

قهرمان در تاریخ واسطوره



درسگفتارها
عباس مخبر



شباهت‌های فراوان قهرمانان اسطوره‌ای در فرهنگ‌های مختلف، و تفاوت‌های بارز آنها با قهرمانان تاریخی، یکی از مباحث مورد علاقه‌ی اکثر قریب به اتفاق اسطوره‌شناسان و دیگر اندیشمندان حوزه‌های مرتبط بوده است. در این کتاب پس از مرور تحولات مفهوم قهرمان در تاریخ، آراء اندیشمندانی همچون زیگموند فروید، کارل یونگ، و جیمز فریزر در مورد قهرمان در اسطوره بررسی و سه الگوی مدون برآمده از اندیشه‌ها به تفصیل بحث شده‌اند. اتو رانک، لرد رگلان و جوزف کمبل، سه اسطوره‌شناسی هستند که بر مبنای اندیشه‌های پیشگامان خود، الگوهای برای تبیین موضوع، نقش و کارکرد قهرمان در اسطوره تدوین کرده‌اند. علاوه بر این‌ها، تبارشناسی قهرمان در اسطوره، و دیدگاه متفاوت متفکر فرانسوی، رنه ژرار، در مورد رابطه‌ی خشونت، قربانی و امر قدسی نیز بررسی شده‌اند.

از کتاب‌های این مجموعه

✓ قهرمان در تاریخ و اسطوره درسگفتارها

اساطیر یونان درسگفتارها

اساطیر هند درسگفتارها

و ...



ISBN 978-964-213-553-0



9 789642 135530

۲۱۰۰۰ تومان

قهرمان در تاریخ واسطوره



قهرمان در تاریخ واسطوره



درسگفتارها
عباس مخبر



قهرمان در تاریخ و اسطوره

درسگفتارها

عباس مخبر

ویرایش فنی: تحریریه‌ی نشرمرکز

حروف چینی، نمونه خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز
طرح جلد: فریبا معزی (با استفاده از تصویر "نبرد هرکول و سرپروس")

© نشرمرکز چاپ اول ۱۴۰۲، شماره‌ی نشر ۱۴۲۸، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۵۵۳-۰۰

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲-۳ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

www.nashremarkaz.com

Email: info@nashr-e-markaz.com

 [nashremarkaz](https://www.instagram.com/nashremarkaz)

همه‌ی حقوق محفوظ است.

تکثیر، انتشار، بازنویسی و ترجمه‌ی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله:

فتوکی، کتاب الکترونیکی (e-book)، کتاب صوتی (Audio book) و ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و
بخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.



● سرشناسه: مخبر، عباس. ۱۳۳۲- ● عنوان و نام پدیدآور: قهرمان در تاریخ و اسطوره: درسگفتارها/ عباس مخبر

● مشخصات ظاهری: ده، ۲۲۲ ص. مصور ● یادداشت: منابع: ص. ۲۱۱-۲۱۴: نمایه

● موضوع: اسطوره - تاریخ: اسطوره‌شناسی ● رده‌بندی کنگره: BL۳۱۲

● رده‌بندی دیویی: ۳۹۸/۲۰۹ ● شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۹۳۱۶۸۵۵

نشرمرکز از کاغذ یارانه‌ی استفاده نمی‌کند

فهرست

۱	پیشگفتار
۹	فصل ۱. قهرمان و قهرمانی‌گری: چشم‌انداز نظری
۱۶	هگل و قهرمان به مثابه‌ی روح جهان
۱۹	موریس مرلوپونتی: قهرمان و طغیان علیه بیهودگی
۲۳	دیدگاه‌های جدید
۲۹	فصل ۲. قهرمان در تاریخ
۳۰	توماس کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱)
۳۳	مارکسیسم و قهرمان در تاریخ
۳۸	ساموئل سیدنی هوک
۴۷	فصل ۳. تبارشناسی قهرمان در اسطوره
۵۴	قهرمان در اسطوره، مطالعات اولیه
۵۸	فصل ۴. فروید: قهرمان در چنگال عقده‌ی اودیپ
۶۹	فصل ۵. قهرمان در اسطوره: مدل اتو رانک
۷۷	قهرمانان منتخب
۷۷	سارگون
۷۸	موسی، کارنا
۷۹	اودیپ

۸۱	پرسئوس، گیلگمش، کوروش
۸۲	تریستان
۸۳	رومولوس، هرکول، بودا
۸۴	زیگفرد
۸۴	لوهنگرین
۸۵	تحلیل ویژگی‌های قهرمان
۹۲	نقد و بررسی

فصل ۶. جیمز فریزر و خدای شهید شونده‌ی نباتی

فصل ۷. قهرمان در اسطوره: مدل لرد رگلان

۱۰۵	ویژگی‌های قهرمان
۱۱۷	اودیپ
۱۱۹	تسئوس
۱۲۰	رومولوس
۱۲۱	هراکلس
۱۲۱	پرسئوس
۱۲۲	جیسون
۱۲۲	بلرفون
۱۲۲	پلوپس
۱۲۳	آسکلپیوس
۱۲۳	دیونوسوس
۱۲۴	آپولون
۱۲۴	زنئوس
۱۲۵	یوسف
۱۲۵	موسی
۱۲۶	الیاس
۱۲۶	جمع‌بندی ویژگی‌های قهرمان
۱۲۷	تحلیل ویژگی‌های قهرمان
۱۳۲	مقایسه با مدل‌های دیگر

فصل ۸. رنه ژیرار: بلاگردان، خشونت، و امر قدسی

۱۴۹	فصل ۹. کارل یونگ: توازن خودآگاه و ناخودآگاه
۱۵۰	ناخودآگاه جمعی
۱۵۱	کهن‌الگوها
۱۵۲	قهرمان کهن‌الگوی
۱۶۰	فصل ۱۰. قهرمان در اسطوره: مدل جوزف کمبل
۱۶۴	طرح مسأله و رویکرد
۱۷۰	عزیمت
۱۷۰	دعوت به سفر
۱۷۳	رد دعوت
۱۷۴	گذر از آستانه
۱۷۷	تشریف
۱۷۷	جلادهی آزمون‌ها
۱۷۹	دیدار با الهه
۱۸۳	همانگی و آستی با پدر
۱۸۷	خدایگان
۱۹۰	برکت نهایی
۱۹۲	بازگشت
۱۹۸	ارباب دو جهان
۲۰۶	نقد و بررسی
۲۱۱	منابع
۲۱۵	برای مطالعه‌ی بیشتر
۲۱۷	نمایه

پیشکش به هزاران هم‌میهن معمولی که
وقتی در شرایط خاصی قرار بگیرند، تصمیم
می‌گیرند قهرمانانه عمل کنند.

پیشگفتار

آندریا: بدبخت ملتی که قهرمان نداشته باشد.
گالیله: نه آندریا، بدبخت ملتی که به قهرمان نیاز داشته باشد.

برتولت برشت، *زندگی گالیله*

بد نیست که بحث را با بررسی این دو جمله‌ی بحث‌انگیز برشت در نمایشنامه‌ی *زندگی گالیله*^۱ آغاز کنیم. جملاتی که بین گالیله و شاگرد جوانش آندریا، پس از خروج گالیله از دادگاه تفتیش عقاید و اظهار ندامت او ردوبدل می‌شود. گالیله به علت نظریه‌اش در مورد گردش زمین به دور خورشید در مقابل دادگاه تفتیش عقاید کلیسا قرار می‌گیرد. او در جریان پژوهش‌های علمی خود دریافته بود که زمین به دور خورشید می‌چرخد و تلسکوپی ساخته بود که می‌توانست اثبات این موضوع را در مقابل دیدگان دیگران قرار دهد. البته پیش از او کوپرنیک این نظریه را مطرح کرده بود، اما گالیله با تلسکوپش نشان می‌داد که این زمین است که به دور خورشید می‌چرخد، و نه برعکس. این مطلب مغایر دریافت ارسطویی کلیسا مبنی بر مرکزیت زمین و چرخش خورشید به دور آن بود. کلیسا معتقد بود نظریه‌ی *گالیله* باعث بی‌نظمی و دور شدن مردم از ایمان، کلیسا و دین خواهد شد. به همین دلیل گالیله را به محاکمه کشید و گالیله توبه کرد. شاگردانش که انتظار داشتند

۱. با عناوین مختلف و در سال‌های مختلف ترجمه و منتشر شده است. از جمله: برشت، برتولت، *زندگی گالیله*. ترجمه‌ی عبدالرحیم احمدی، تهران، نشر نیلوفر، ۱۳۸۵.

استاد دست به کاری قهرمانانه بزند و در مقابل کلیسا ایستادگی کند، ناامید شدند. آندریا که شاگرد نزدیک گالیله بود، وقتی گالیله از دادگاه بیرون می‌آید می‌گوید: بدبخت ملتی که قهرمان نداشته باشد و گالیله در پاسخ می‌گوید: نه آندریا! بدبخت ملتی که به قهرمان احتیاج داشته باشد.

در واقع این دو جمله حامل دو دیدگاه متضاد درباره‌ی قهرمان و اهمیت وجودی اوست. جمله‌ی اول در ستایش قهرمان و قهرمانی‌گری و نقش و اهمیت او در روحیه‌بخشی و سربلندی اجتماع است، و جمله‌ی دوم نه تنها این همه را مردود می‌شمارد، بلکه نفس چنین نگاهی را عامل بدبختی اجتماعی می‌داند. یکی ناظر بر اهمیت و ضرورت قهرمان در زندگی بشر و جنبه‌ی انگیزه‌بخشی و الگو بودگی اوست و دیگری بر آن است که قهرمان‌پرستی و قهرمان‌گرایی می‌تواند باعث انفعال در جامعه شود، به خصوص وقتی قهرمان نقش نجات‌دهنده را بازی می‌کند. این که مردم و جامعه به انتظار آمدن نجات‌دهنده بنشینند تا بیاید و مشکلاتشان را حل کند، جامعه را به انفعال می‌کشاند و مسئولیت‌پذیری افراد را کم می‌کند. گمان می‌کنم گره‌گاه تمامی بحث‌های مطرح شده در مورد قهرمان در این گفتگوی جدلی برشت نهفته است.

در نمایشنامه‌ی برشت، گالیله انسان خودخواهی است که ابایی ندارد ابداعات دیگران را بدزد و به نام خودش جا بزند. خودخواهی او به حدی است که حتی نسبت به سرنوشت دخترش نیز بی‌تفاوت است. البته می‌توان همه‌ی این‌ها را بخشید زیرا به عنوان یک دانشمند تمام ذهنش متوجه کاری است که انجام می‌دهد و در نتیجه باقی قضایا برایش اهمیت ندارد. در واقع مسأله‌ی کانونی در نمایشنامه‌ی گالیله، «فضیلت» است. آیا کاری که گالیله کرده و واکنش او برایش فضیلتی به ارمغان می‌آورد، یا واکنشی بزدلانه است. در آن مقطع و از دیدگاه برشت جهان به یک قهرمان نیاز دارد که از علم، پیشرفت و حقیقت دفاع کند. از نظر برشت این‌ها و ساختارهای اجتماعی اهمیت دارند، زیرا یک سلسله قیدوبندهای اجتماعی - سیاسی وجود دارند که مانع پیشرفت بشر می‌شوند. علم و پیشرفت بشر پایه‌های این محدودیت‌های

سیاسی - اجتماعی را سست می‌کنند. بنابراین برشت مدافع حقیقتی بود که ساختار را تغییر دهد و باعث سست شدن این قیدوبندها شود.

کلیسا با علم جدید مخالف بود چون موجب بی‌نظمی اجتماعی می‌شد، و اگر تهی‌دستان متوجه می‌شدند که رنج‌های آن‌ها فاقد هدفی متعالی است، و ابزار پایان دادن به این رنج‌ها پیشرفت علم و فناوری است، مشخص نبود سرنوشت کلیسا چه می‌شود. جهان از نظر برشت به قهرمان نیاز دارد، چون به «الهام» نیاز دارد. چهره‌ای که پیش‌برنده‌ی نیروهای پیشرفت باشد و دیگران بتوانند خودشان را با این نیرو همذات کنند. شخصیتی مانند آنتیگونه یا پرومته که تا پای جان بر سر حرف خود بایستد.

در نمایشنامه‌ی گالیله نکات دیگری نیز وجود دارد. به عنوان مثال قرار است پاپ جدیدی انتخاب شود که تصادفاً آدم دانشمندی است. او قبل از این که پاپ شود می‌گوید با گالیله کاری نداشته باشید، اما به محض این که لباس پاپ را بر تن می‌کند، با شکنجه‌ی گالیله و وادار کردن او به توبه موافقت می‌کند. برشت این‌جا دوباره به مسیر خودش، یعنی مانعی به نام ساختار کلیسا می‌پردازد.

ما به عنوان خواننده و یا تماشاگر تئاتر همه‌ی این قضایا را می‌بینیم و دلمان می‌خواهد گالیله در مقابل این‌ها بایستد. شاگردان گالیله هم همین حس را دارند و دلشان می‌خواهد استاد در مقابل این‌ها بایستد. اما گالیله قهرمان نیست و ایستادگی نمی‌کند. برشت برای برون‌رفت از این بحران راه‌حلی پیدا می‌کند و اتفاقی که می‌افتد این است که گالیله توبه می‌کند، ولی در خفا کار روی کتابش را ادامه می‌دهد. آندریا شاگرد گالیله که اکنون دشمن او شده بعدها با گالیله ملاقات می‌کند و گالیله کتاب سرّی خود را به او می‌دهد. آندریا از دشمنی خود پشیمان می‌شود و متوجه می‌شود آن تفکر و انتظاری که از قهرمان داشته، تفکری پیشاعلمی و مغایر با پیشرفت بوده و گالیله با حفظ زندگی خود توانسته به کارش ادامه دهد. آندریا متوجه می‌شود آن‌چه اهمیت دارد همین کار است، و ما به پیشرفت نیاز داریم، نه قهرمان. اما باز هم برشت بر سر این موضوع «قهرمان بودن» ضربه‌ای دیگر به ما

می‌زند. گاليله می‌گوید: من اصلاً برای این که کارم منجر به پیشرفت می‌شود توبه نکرده‌ام؛ من توبه کردم چون بزدل بودم. در این جا محاسبات سیاسی آندریا باز هم غلط از آب درمی‌آید. چون به تصور او گاليله حسابگرانه و با این برداشت که زنده‌ی او بهتر از مرده‌اش به پیشرفت منتهی می‌شود واکنش نشان داده بود. حرف برشت این است که جهان به یک «قهرمان» نیاز داشت و گاليله قهرمان مد نظر نبود (Millman Noah, 2012) البته برشت ضمن شکافتن جوانب مختلف قضیه و بیان این تردیدها، در نهایت از زبان گاليله، رأی خود را به نفع نظریه‌ی ضرورت وجودی قهرمان در جامعه ابراز می‌کند: به عقیده‌ی من تنها هدف علم، سبک کردن بار زندگی انسان‌هاست. اگر دانشمند مغلوب زور و خیره‌سری زورمندان شود، به شعار علم برای علم اکتفا کند، و علم را فقط برای فرونشاندن آتش شهوت خود بخواد، علم سخت در مانده و زمین‌گیر خواهد شد. در این صورت ساخت هر ماشین تازه برایتان فقط عذاب به همراه خواهد داشت. شاید بتوانید با گذشت زمان هر چیز قابل کشفی را کشف کنید، اما در عوض با هر گامی که به پیش می‌روید یک گام از جامعه‌ی بشری دور می‌شوید. شکاف ایجاد شده بین شما و جامعه روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود، تا آن جا که در پاسخ فریادهای شادی شما از هر پیروزی، فریاد وحشت‌انگیزی از سراسر جهان بلند می‌شود. من به عنوان یک دانشمند موقعیتی استثنایی داشتم. در زمان من ستاره‌شناسی توانست وارد کوچه و بازار شود. در این شرایط، مقاومت یک مرد می‌توانست موجب تکان خوردن جامعه شود. اگر مقاومت می‌کردم، طبیعی‌دان‌ها می‌توانستند چیزی مانند «سوگند بقراطی» علم پزشکی به وجود آورند و پیمان ببندند که علم خود را فقط و فقط وقف رفاه بشر کنند! با شرایط کنونی فقط می‌توان به وجود آمدن نسلی از کوتوله‌های مخترع را انتظار داشت که می‌توان آن‌ها را برای هر کاری اجیر کرد. سارتی، به من ثابت شد که در این مدت هیچ‌گاه به معنای واقعی در خطر نبوده‌ام. چند سال به نیرومندی مقامات حکومتی بودم. سپس دانشم را به زورمندان انتقال دادم تا آن را به کار گیرند، و در واقع آن را به کار نگیرند، بلکه در جهت رسیدن به مقاصد خود از آن سوءاستفاده کنند (برشت، برتولت، ۱۳۷۹: ۵-۲۲۳).



گالیله

اما نکته‌ای که اغلب نادیده گرفته می‌شود آن است که این بحث جدلی می‌بایست در بستر نگاه برشت به نمایشنامه، قهرمان نمایشنامه، و زمانی که آن را نوشته بررسی شود. برشت این نمایشنامه را در سال ۱۹۳۸ نوشته که زمان به قدرت رسیدن نازی‌ها در آلمان است. در چنین دوره‌هایی از بحران اجتماعی، خرد و عقلانیت انسان به چالش کشیده می‌شود. چنانچه خرد در سده‌های گذشته پاسخگو می‌بود چرا باید هیتلر در آلمان قدرت را به دست بگیرد. در چنین زمانه‌هایی است که خرد و پیشرفت عقلانیت مورد سؤال قرار می‌گیرد. و باز در همین زمان‌هاست که بیش از هر زمان دیگری نیاز به قهرمان احساس می‌شود، و شاید بیش از آن‌که نیاز به افراد خونسرد و اندیشه‌ورز باشد، به قهرمانان پرشور و شر نیاز است. برشت روایت آمریکایی این نمایشنامه را در زمان بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی توسط آمریکا نوشت، و این موضوع که آیا علم، عقلانیت، فناوری و دانش می‌تواند انسان را نجات دهند و یا برعکس موجب بدبختی او می‌شوند پرسش‌هایی بودند که در دستور روز قرار داشتند. نگاه برشت به تئاتر در بستر مخالفتش با تئاتر حماسی کلاسیک و تکنیک فاصله‌گذاری نیز از دیگر عواملی است که نباید نادیده گرفته شوند.

در تئاتر حماسی کلاسیک قهرمانی داریم که سرنوشت ناگزیری دارد، و تماشاگر خود را با این قهرمان همذات می‌کند و به قول ارسطو به کاتارسیس یا تزکیه‌ی نفس می‌رسد، و از این‌که خودش مصیبت‌های قهرمان را تحمل نمی‌کند، نفس راحتی می‌کشد. برشت همذات‌پنداری با سرنوشت تراژیک

قهرمان را نفی می‌کند و همواره به تماشاگر یادآوری می‌کند که در سالن تئاتر نشسته و افراد روی صحنه بازیگرند. بحث آشنایی زدایی در ادبیات، در نمایشنامه‌های او در قالب فاصله‌گذاری اتفاق می‌افتد. بهره‌گیری از این تکنیک باعث می‌شود که خواننده یا تماشاگر فاصله‌ی خود را با بازیگران حفظ کند و از همذات کردن خود با قهرمان بپرهیزد.

قهرمان واژه‌ای با دامنه‌ی معنایی گسترده است که از خدایان و نیمه‌خدایان تاچهره‌های اسطوره‌ای، حماسی، تاریخی، و شخصیت‌های علمی، ورزشی، و ادبی را در بر می‌گیرد. این گستره‌ی معنایی در گذر زمان نیز تغییرات زیادی کرده که به درک و دریافت‌های تازه‌ای از مفهوم و مصداق آن منجر شده است. قهرمان از اسطوره به حماسه، تاریخ، قصه، ادبیات مکتوب و سایر هنرهای مدرن وارد شده و در هریک از این جابه‌جایی‌ها تحولاتی را از سر گذرانده است. قهرمانان از خدایان به نیمه‌خدایان، انسان‌های بزرگ، و سرانجام همین آدم‌های دو پای معمولی بدل شده‌اند. حرکت اقدامات قهرمانانه از بیرون به درون، از دیگر تحولات مهم این عرصه بوده است. اژدهایی که خدایان و قهرمانان اساطیری با کشتن آن را خود را به ثبت رسانده‌اند، به اژدهایی درونی بدل شده که اغلب انسان‌ها در مسیر پر پیچ و خم زندگی به ناگزیر باید با آن رویاروی شوند تا سویه‌های تاریک خود را بشناسند و شایستگی نام «انسان» را پیدا کنند.

قهرمانان بسیاری از رمان‌های مدرن با قهرمانان اسطوره‌ای و تاریخی نسبت چندانی ندارند، و بسیاری از قهرمانان افشاگر عصر دیجیتال، در گذشته قابل تصور هم نبوده‌اند. صاحب‌نظران جدید با نگاهی تازه این پدیده را در عرصه‌ی زندگی میلیون‌ها انسان معمولی واکاوی کرده‌اند. گویی پدیده‌ی قهرمانی نیز در دنیای معاصر دمکراتیک‌تر شده و طیف گسترده‌تری از انسان‌ها را زیر چتر تعریف خود گرد آورده است. قهرمانی امروز از همه‌ی ما می‌خواهد که گنج خویشستن حقیقی خود را پیدا کنیم و آن را با جامعه به اشتراک بگذاریم. قهرمانی یک سفر است. سفری که در آن با هیولاهای درون خود روبه‌رو می‌شویم و گنج درون خود را کشف می‌کنیم. سفری که

در آن شاید احساس تنهایی کنیم، اما در پایان دستاوردی اجتماعی خواهد داشت که می‌توان آن را با دیگران به اشتراک گذاشت. هر زمان که با مرگ در زندگی روبه‌رو می‌شویم، این هیولا را در مقابل خود می‌بینیم. هر زمان که در مقابل «نه زندگی»، «زندگی» را انتخاب می‌کنیم، به کشف عمیق‌تر کسی که هستیم نائل می‌آییم و برای خود و فرهنگمان زندگی تازه‌ای به ارمغان می‌آوریم. زمانی تصور می‌شد که سفر قهرمانی به گروه ویژه‌ای از مردم تعلق دارد و بقیه می‌توانند گوشه‌ی امنی پیدا کنند و در آن جا به انتظار بنشینند. اما امروزه جایی وجود ندارد که بتوان با امنیت در آن پنهان شد. در دنیای معاصر اگر تصمیم نگیریم که قدم پیش بگذاریم و جستجوی خود را دنبال کنیم، جستجو سر در پی ما خواهد گذاشت. ما به سمت سفر هل داده می‌شویم، پس بهتر است که قواعد آن را یاد بگیریم (Pearson, carol s. 2015:18-21).

هدف من در این کتاب بررسی خاستگاه، ماهیت و کارکرد قهرمان در اسطوره است، اما به دلیل گستردگی معنایی و تداخلی که میان انواع قهرمانان وجود دارد، و به منظور روشن کردن محدوده‌ی بررسی، ضروری است که در آغاز به واکاوی مفهوم قهرمان و قهرمانی‌گری پردازیم و در گام بعدی، ابعاد قهرمان تاریخی را قدری روشن سازیم. فرق قهرمان تاریخی و اسطوره‌ای به‌خصوص اهمیت دارد، زیرا بسیاری از افراد و حتی شماری از صاحب‌نظران خاستگاه قهرمانان اسطوره‌ای را تاریخ و قهرمانان تاریخی می‌پندارند. پوشیده شدن زندگی بسیاری از قهرمانان تاریخی در هاله‌ای از اسطوره نیز این تداخل مفهومی را تشدید می‌کند. این کتاب محصول تدقیق و تکمیل درسگفتارهای من در دوره‌ی قهرمان در اسطوره است. از خانم‌ها بهناز حقیقی و یاسمین پزشکی بسیار ممنونم که زحمت کشیده و نوارهای صوتی کلاس را پیاده کرده‌اند. تشکر ویژه از همسر من سعید پور که سوا از اقدام قهرمانانه‌ی زندگی کردن در کنار من، نسخه‌های حروف‌چینی شده را خوانده و اصلاح کرده است.

فصل ۱

قهرمان و قهرمانی گری: چشم انداز نظری

ریشه‌ی واژه‌ی قهرمان در زبان فارسی «کَهْرْمَان» یا «کَهْرْمَان» است. واژه‌ای ترکیبی که از دو واژه‌ی «کَهْر» به معنای کار و مان به معنای «اندیشه» ساخته شده است. «کَهْر» به معنای کار هنوز هم در غرب ایران رواج دارد. «من» به معنای اندیشه نیز در واژه‌هایی از قبیل «بَهْمَن» (اندیشه‌ی نیک) یا «دشمن» (اندیشه‌ی بد) بر جای مانده است. پس «کَهْرْمَن» که بعدها معرب و به قهرمان تبدیل شده، به معنی «کاراندیش» است. جالب است که در زبان فارسی و در ریشه‌شناسی این واژه دو بخش کار و اندیشه حضور دارند که به نوعی قهرمانی در هر دو عرصه‌ی فیزیکی و فکری را تداعی می‌کند. در تقسیم‌بندی‌های امروزی در مورد معنا و مصداق قهرمان نیز دو وجه فیزیکی و فکری قهرمان در نظر گرفته می‌شوند. یعنی قهرمانان به دو گروه قهرمانان فکری و قهرمانان فیزیکی تقسیم می‌شوند. در فرهنگ‌ها قهرمان به معنای کسی که در مبارزه یا جنگ کارهای نمایان می‌کند و یا شخصیت اصلی داستان آمده است. در فرهنگ‌ها و متون نظم و نثر فارسی با معانی پیشکار، مسئول خزانه و تدارکات، حاجب و دربان، حافظ و نگهبان و وکیل نیز آمده است.

تو مر چرخ اقبال را آفتابی / تو مر گنج هوشنگ را قهرمانی (عنصری)
گرگ را بر میش کردن قهرمان باشد ز جهل / گربه را بر پیه کردن پاسبان باشد
خطا (سنایی)

اما در زبان فارسی این واژه تغییر معنایی یافته است. در لغتنامه‌ها و متون نظم و نثر کهن فارسی این واژه در معنای اصلی خود به کار رفته، اما کم‌کم معنای تسلط، سیطره و دلاوری بر معنای اصلی غلبه می‌یابد، به طوری که در آغاز قرن ۱۴ هجری، معنای این واژه به پهلوان و شجاع و نیرومند منتقل می‌شود و در اشعار قرن‌های دهم تا سیزدهم شاهد این تغییر معنای تدریجی هستیم.

دیاری را که خواهد فتنه ویران/ در او آثار قهرت قهرمان باد (وحشی بافقی)
محمد علی داعی الاسلام، در فرهنگ نظام (۱۳۱۷) می‌نویسد: چند سال است که در جراید ایران این لفظ را در معنای hero انگلیسی استعمال می‌کنند، مثل قهرمان هواپیمایی و قهرمان چوگان‌بازی و غیر آن‌ها؛ لیکن این معنی با معنای اصلی مناسبی ندارد و صحیح، پهلوان گفتن است. از آن زمان تا کنون این واژه همچنان به معنای hero یعنی ستاره و شخصیت شماره‌ی یک به کار رفته و هیچ نشانی از معنای قدیم آن در زبان فارسی امروز باقی نمانده است.

آه اگر با این هیاهو باز شناسیم ما / یک‌ه‌تاز مفسدت جو قهرمان فتنه را

دویده پر ناله‌تر، برفته دیوانه‌تر/ نشسته بیگانه‌تر، چرایی ای قهرمان.

در فرهنگ‌های معاصر فارسی (دهخدا، معین، عمید، نفیسی) به هر دو معنای قدیم و جدید اشاره شده، و **فرهنگ سخن** کاربردهای امروزی این واژه را به شرح زیر درج کرده است:

۱- آن‌که در کار دشوار و مهمی مثل ورزش یا جنگ تلاش زیادی کرده و به شهرت رسیده است؛ مثل قهرمان فتح خرمشهر، قهرمان فوتبال. ۲- در ورزش، ورزشکار یا تیمی که در یک دوره مسابقه‌ی ورزشی مقام اول را به دست آورده است: تیم وزنه‌برداری ایران قهرمان مسابقات آسیایی شد. ۳- در ادبیات، هر یک از شخصیت‌های اصلی داستان، نمایشنامه یا فیلمنامه: برای قهرمان کتاب دلش می‌سوخت. ۴- پهلوان و دلاور: راستی! چه تصمیم قهرمانانه‌ای بود. از این واژه ترکیباتی از قبیل قهرمانانه، قهرمان‌بازی، قهرمان‌پرستی، قهرمان‌پرور، و قهرمانی‌گری نیز رایج شده است.

در ادب فارسی از قهرمانان زن نیز با واژه‌های قهرمانات و قهرمانه یاد شده است. در هزارویک شب قهرمانات معمولاً پیر زنان مکار و با سیاستی

هستند که با هزار نیرنگ وصال معشوق را میسر می‌سازند، یا کنیزکان خوبر و را با فریب نزد عاشقان می‌فرستند. همچنین از نفوذ قهرمانه‌ها در دولت عباسی یاد و نام شماری از آن‌ها ذکر شده است. قهرمانه، با معانی خانه‌دار، کدبانو، پرستار و دایه نیز آمده است (ابن‌الرسول، سید محمد رضا و حیدری، بتول ۱۳۹۱: ۲۳-۲۲).

واژه‌ی hero در زبان انگلیسی نیز از واژه‌ی یونانی hērōs به معنای نگهدارنده و مدافع گرفته شده است. این واژه منشأ هندواروپایی کهن دارد، یعنی دست‌کم ۴ یا ۵ هزار سال سابقه دارد. البته ریشه‌ی هندواروپایی اش ser و باز به معنی حفاظت‌کننده و نگهدارنده است. این واژه در زبان انگلیسی نیز تحولاتی مشابه زبان فارسی را از سرگذرانده و امروزه در فرهنگ‌های انگلیسی با معانی چهره‌ی اسطوره‌ای یا افسانه‌ای دارای توان خارق‌العاده و غالباً آسمانی، جنگجوی برجسته، کسی که به دلیل دستاوردها و خصوصیات برجسته‌اش تحسین می‌شود، آدم شجاع و باشهامت، و شخصیت اصلی یک داستان ادبی آمده است.

از خدایان که بگذریم، شاید نخستین قهرمان شناخته‌شده‌ی جهان که اسناد مکتوبی درباره‌اش وجود دارد، گیلگمش باشد. نیمه‌خدای میرایی که در آغاز رویاروی مرگ قد علم می‌کند و در یک سفر قهرمانی بی‌سرانجام برای دست یافتن به جاودانگی، به تعریف تازه‌ای از قهرمانی می‌رسد. گیلگمش دارای خصال انسانی گریه و خنده، امید و نومیدی، و عشق و نفرت است. در این حماسه برای اولین بار به جای خدایان، انسان و نقش او مورد تأکید قرار می‌گیرد و این انسان دارای نام و هویتی مشخص است. حماسه‌ی گیلگمش سعی می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که چگونه با وجود قطعیت مرگ در پایان کار، می‌توان برای زندگی معنایی پیدا کرد و به خوشبختی دست یافت. بسیاری از مفسران بر این نظرند که این متن دو راه حل جداگانه برای این مشکل ارائه کرده است. یکی انجام کارهای نمایان و قهرمانانه، و دیگری ساختن دیوارهای شهر اوروک. آنچه این مفسران نادیده می‌گیرند، امکان یکی بودن این دو راه حل است: کم کردن

شَر یک اهریمن از دست‌اندازی به زندگی مردم، و اهتمام به تأمین رفاه و آبادانی مردمی که پشت این دیوارها زندگی می‌کنند. در پایان حماسه، گیلگمش دیوارهای اوروک را به قایق‌بان نشان می‌دهد، اما معنای این کار و فحوای عاطفی آن تغییر کرده است. این بار دیگر غرور شخصی گیلگمش در اولویت قرار ندارد، هرچند هنوز به این کار مباهات می‌کند و دوست دارد که به خاطر آن به یادها سپرده شود. ارزش عمیق‌تر آن و آنچه برای گیلگمش اهمیت بیشتری پیدا کرده، این است که مردمش چگونه در پناه این دیوارها زندگی می‌کنند. شاید بتوان گفت این حماسه در مقابل راه‌حل‌های فکری، یک پاسخ عاطفی - اخلاقی را در اولویت قرار می‌دهد. این که معنای زندگی، نه در زیستن برای همیشه (جاودانگی یا زندگی پس از مرگ)، بلکه در برقرار کردن روابط مشخصی است که در آن زندگی می‌کنیم، و از خود به زندگی می‌دهیم. لذت بردن از فرصت تجربه کردن هر روز تازه، آمادگی برای پذیرش غایبی مرگ است، زیرا کسانی بیش از همه از مردن اکراه دارند که واقعاً زندگی نکرده‌اند، مسائل را حل نشده، رویاها را تحقق نیاافته، و امیدها را در هم شکسته پشت سر گذاشته‌اند، و چیزهای واقعی را در زندگی نادیده گرفته‌اند: دوست داشتن و دوست داشته شدن به وسیله‌ی دیگران، مشارکت مثبت در خوشبختی و رفاه دیگران، و درک این نکته که واقعاً چه کسی هستند (Degnin, Francis Dominic: 2016).

این راه‌حل‌های بدیل برای قهرمانی‌گری در ادبیات حماسی و آثار فلسفی یونان نیز دیده می‌شود. از یک سو با قهرمانان حماسی هومری مواجهیم که گرایش به ماجراجویی و جنگیدن دارند و غالباً شجاع، مجرب، ترسناک، نیرومند و باهوش‌اند. کردارهای آن‌ها بسی فراتر از انسان معمولی است، اما عیوبی جدی نیز دارند که گاهی اوقات ویران‌شان می‌کند: عیوبی نظیر غرور بیش از حد، بی‌پروایی و ستمگری که از بلندپروازی‌هایشان سرچشمه می‌گیرد. بلند پروازی در میان قهرمانان یونانی جایگاهی ویژه دارد و غالباً در آرزوی خدا شدن سیر می‌کنند. آن‌ها به عنوان الگوهایی از یک انسان متعالی، سرمشق‌هایی برای جوانان یونانی بودند.

به خلاف کاتبان بابلی که گیلگمش را در اندوه مرگ دوستش انکیدو آواره‌ی کوه و دشت و اندوهگین و عزادار توصیف می‌کنند، فکر مرگ یونانیان را غمگین نمی‌کرد و تنها پاسخ ارزشمند به آن را دست زدن به کارهای بزرگ و برجای گذاشتن یادگاری ماندگار می‌دانستند. آشیل بین زندگانی دراز و دیرپا در شهر و دیار خود، و سفر بی بازگشت جنگ، دومی را برمی‌گزیند، زیرا به شکوه و فری تباه‌ناشدنی دست خواهد یافت. جنگ پدیده‌ای هولناک، انسان‌کش و نفرت‌انگیز، اما به ارمغان آورنده‌ی شکوه و افتخار است. جنگجویان، مشتاق و حتی آرزومند پیکارند، زیرا از تجربه‌ی مست‌کننده‌ی جنگ لذت می‌برند. آن‌ها بین یک زندگی شاد و آسان و یک زندگی سخت و شکوهمند، همواره دومی را برمی‌گزینند. آشیل، بزرگ‌ترین پهلوان یونان، در جنگ تروا با آن‌که از مرگ گریزان است، یکی از هم‌نبردان شکست‌خورده‌ی خود را زنهار می‌دهد که از زاری کردن بر مرگ خود پرهیزد، زیرا خود آشیل نیز به رغم بزرگی و زیبایی و این‌که زاده‌ی یک الهه است، به ضرب نیزه‌ای یا با تیری از چله‌ی کمانی خواهد مرد.

سقراط نیز با نوع کاملاً متفاوتی از قهرمانی‌گری مرگ را برمی‌گزیند تا به عنوان نخستین شهید فلسفه به کهن‌الگویی برای قهرمانی به خاطر دیگران تبدیل شود. او در *آپولوژی*، خود را با آشیل مقایسه می‌کند و در *جمهوری* روح اودیسه را نزدیک‌ترین به یک انسان عادل توصیف می‌کند. هدف سقراط کسب افتخار یا بازگشت به خانه نیست، بلکه به نیابت از دیگران جان خود را نثار می‌کند.

از دیدگاه افلاتون، سقراط الگویی از رفتار مهربانانه است که تقلید کردن از او ارزشمندتر، و برای ما انسان‌های میرا در دسترس‌تر از نیمه‌خدایانی مانند آشیل یا اودیسه است. آنچه ما را به فراسوی دریافت‌های متداول می‌برد و به برتری قهرمانی‌گری سقراطی بر قهرمانی‌گری نوع آشیل و اودیسه هدایت می‌کند، ارزش‌گذاری بر قهرمانانی است که تصمیمشان ناظر بر نفع دیگران است، نه منافع و علائق شخصی. مهم‌ترین عنصر رفتار قهرمانی که بهترین بازتاب را در زندگی قهرمان دارد، رفتار ناظر بر یاری رساندن به دیگران است، در شرایطی که انجام این کار زندگی قهرمان را به خطر می‌اندازد (Kohen, Ari. 2014: 23-4).

هنگامی که انسان‌ها با واقعیت میرا بودن خود روبه‌رو می‌شوند و همه‌ی امیدشان را برای ادامه‌ی وجود از دست می‌دهند، می‌توانند به روشن‌ترین چشم‌انداز در مورد نوع زندگی خود برسند. در چنین شرایطی است که کنش قهرمانی به یک امکان بدل می‌شود. بحث افلاتون در مورد رفتار و انگیزه‌ی



سقراط

قهرمانی که هنوز هم یکی از محورهای مباحث معاصر در این مورد است بر دو دلیل استوار است: نخست آن‌که سقراط درک روشنی از میرا بودن خود دارد و فعالانه مرگ را انتخاب می‌کند. دوم با انتخابش، زندگی خود را به پای تأمین خیر دیگران، از جمله دوستان و حتی آنتی‌های نثار می‌کند که دشمنان او به نظر می‌رسند. توضیح او برای شاگردانش به گونه‌ای است که نمونه‌ای از تصمیم‌گیری درست را بر آن‌ها عرضه می‌کند، و آن‌ها را تشویق می‌کند که زندگی فیلسوف را در چارچوب یک انتخاب ارزشمند ببینند (Ibid:88). رشته‌ی مشترکی که گیلگمش، آشیل و سقراط را به هم پیوند می‌دهد، این است که هر سه‌ی آن‌ها در مواجهه با ناگزیری مرگ، دست به یک انتخاب می‌زنند و بر اساس آن عمل می‌کنند. شگفتا که این قهرمانان بزرگ در مواجهه با مرگ راهی را برمی‌گزینند که به گونه‌ای متناقض به کوتاه‌تر شدن زندگی خودشان می‌انجامد. هنگامی که لحظه‌ی عمل قاطع فرا می‌رسد، آن‌ها فرصت اقدام قهرمانانه را با چند دقیقه، ساعت، روز، یا حتی سال‌های زندگی بیشتر مبادله نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که می‌دانند کیفیت زندگی را نمی‌توان با کمیت آن سنجید.

در الواح برجای مانده از هزاره‌ی دوم ق م گیلگمش دغدغه‌ی اصلی خود را درباره‌ی مرگ و جاودانگی با دوستش انکیدو چنین در میان می‌گذارد:

گیلگمش دهان گشوده با انکیدو گفت:

پس ای دوست من! کیست که تواند به آسمان برآمدن؟
 خدایان آری جاودانه با آفتاب در آن مسکن گزیده‌اند
 اما آدمیان را هریک روزی چند به‌شماره داده‌اند
 پس هرچه کنند، باری به‌جز نسیم هوا نتواند بود!
 اگر از هم‌اکنون از مرگ در هراسی
 ترا این فضیلت که قهرمانت نامند به چه کار آید؟
 آیا می‌خواهی من پیشاپیش تو گام بردارم
 و دهان تو به جانب من بانگ بردارد که «پیش‌تر رو هراس مدار»؟
 اگر از پا در آیم بگذار دست‌کم از خود نامی به جانهم.
 بگذار بگویند گیل‌گمش با هووه‌ی زورمند
 تعهد پیکار کرده بود!

(گیلگمش ۱۳۸۲: ۵۲)

تداوم بحث قهرمان را با نگاهی غالباً مثبت در آثار بسیاری از فلاسفه و اندیش‌مندان بعدی نیز می‌توان دید. فیلسوف انگلیسی دیوید هیوم (۱۷۱۱-۱۷۷۶) عقیده دارد قهرمانی از نظر اجتماعی سودمند است، حتی اگر قهرمان ویرانگر باشد. روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) در مورد استحکام روحی قهرمان صحبت می‌کند و این‌که قهرمانی‌گری برای ساختن شهروندان خوب الگویی مناسب است، زیرا تقلید از قهرمانان بزرگ گذشته باعث تقویت میهن‌پرستی می‌شود و افراد را به فراسوی منافع شخصی‌شان هدایت می‌کند. توماس کارلایل (۱۷۵۹-۱۸۸۱) احتمالاً نخستین فیلسوفی است که بحث پرستش قهرمان را مطرح می‌کند. او تاریخ بشر را محصول کنش افراد بزرگ می‌داند و عقیده دارد این افراد دارای استعداد خاصی هستند و بینش و کنش متعالی دارند.
 ماکس وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰)، جامعه‌شناس نامدار آلمانی، از کاریزماتیک بودن یا فرهنگ قهرمان صحبت می‌کند. منظور از فرهنگ قهرمانی، کیفیت معینی از شخصیت فردی است که فرد به واسطه‌ی آن از افراد معمولی جدا می‌شود و دارای خصوصیتی ماوراءطبیعی و ماوراءانسانی و یا دست‌کم استثنایی به‌شمار می‌آید.

فروید نیز با دریافتی مشابه عقیده دارد که ما در آغاز تاریخ بشر با آن ابرمردی که نیچه انتظارش را می‌کشد، مواجه بوده‌ایم. او در کتاب *توتم و تابو* از نر اولیه‌ای می‌گوید که همه را زیر کنترل خود داشته و به دست پسرانش کشته شده است. به نظر فروید این رهبر سلطه‌گر، مطلقاً خودشیفته، متکی به نفس و مستقل است، و نیازی هم ندارد کسی دوستش داشته باشد. جلوتر که می‌آییم تفکیک‌هایی هم صورت می‌گیرد، یعنی رهبر، الگو، قهرمان و سلبریتی (آدم معروف و مشهور) از هم تفکیک می‌شوند.

هگل و قهرمان به مثابه‌ی روح جهان

فردریش ویلهلم هگل (۱۷۷۰-۱۸۳۱) از فیلسوفان مهم و تأثیرگذاری است که در این عرصه حرف‌هایی برای گفتن دارد. هگل تقریباً بر تمامی حوزه‌های فکری پس از خود تأثیرگذار بوده و نظریه‌های قهرمان در دوران معاصر نیز به نوعی از دیدگاه‌های او در این عرصه تأثیر پذیرفته‌اند. در واقع هگل چارچوبی استدلالی برپا می‌کند که بحث‌های مربوط به سرنوشت قهرمان در مدرنیته تا به امروز در درون آن صورت گرفته است. البته نوشته‌های هگل در مورد



فردریش ویلهلم هگل

قهرمان متناقض است. او در آغاز و در «فلسفه‌ی حق» بر این نظر است که قهرمانان فقط در جوامع نامتمدن به عرصه می‌آیند، و هر کجا که مجموع شرایط تاریخی به تأسیس نظامی عقلانی بینجامد، وجود قهرمان ناممکن و پدیده‌ای مازاد است. در واقع در دوران‌های اولیه که هنوز دولت و تمدنی وجود ندارد، فرد می‌تواند به مثابه‌ی موجودی مستقل و کامل بر صحنه ظاهر شود و بنیان‌گذار یک ملت، دولت و تمدن باشد. در آن دوران‌ها قهرمانی

امری متداول است و قهرمان بزرگ و اسطوره‌ای (نیمه‌خدا) بنیان‌گذار مردم، قبایل و پادشاهی‌های اولیه است. پس از تأسیس دولت‌ها و برپاشدن تمدن‌ها، فرد دیگر چنین استقلال و تمامیتی ندارد.

اما این دیدگاه او بعداً تغییر می‌کند و به‌خصوص در درسگفتارهای فلسفه‌ی تاریخ با شور و شوق از قهرمانان تاریخی در دوران‌های دیگر سخن می‌گوید. به عنوان مثال، ناپلئون یکی از قهرمانان مورد توجه خاص اوست و پس از مشاهده‌ی ورود ناپلئون به ینا در ۱۳ اکتبر سال ۱۸۰۶ در نامه‌ای به دوستش فریدریش ایمانوئل نیتامر می‌نویسد: حس شگفت دیدن فردی که بر یک نقطه متمرکز شده، و سوار بر اسب بر جهان دست می‌ساید و بر آن چیره می‌شود (Ulrich Brockling, 2019:128). در دیدگاه بعدی هگل، قهرمان کسی است که ناخودآگاه جهت حرکت تاریخ را تشخیص می‌دهد، و سوار بر گرده‌ی تاریخ به سمت هدفی که تاریخ مقدر کرده است به حرکت در می‌آید. هگل اصطلاحی به نام «روح جهان» دارد که در مسیر مقدری به سمت آزادی حرکت می‌کند. قهرمان کسی است که ناخودآگاه جهت حرکت این روح جهانی را تشخیص می‌دهد و خود را در مسیر این حرکت قرار می‌دهد. خودِ قهرمان هم نمی‌داند به کجا می‌رود اما روح تاریخ او را در جایی که باید قرار می‌دهد و بدون آن‌که خودش بخواهد موجب تغییرات وسیعی می‌شود. مثلاً ناپلئون نمی‌داند کاری که می‌کند ممکن است به جارو شدن فئودالیسم و نظام‌های پادشاهی کهن و استقرار بورژوازی و سرمایه‌داری در اروپا منتهی شود. او دل‌مشغول توسعه‌طلبی برای فرانسه است، اما آن‌چه در عمل اتفاق می‌افتد بسیار گسترده‌تر از اهداف اولیه‌ی اوست. به نوشته‌ی هگل، سزار می‌خواست در رم خودکامگی برقرار کند اما ناخواسته سرنوشت تاریخی رم و جهان را رقم زد، و از رهگذر تحقق خواست خود (استقرار خودکامگی)، مطالبه‌ی تاریخ را محقق کرد. در واقع خودش بر تأثیر و دامنه‌ی کاری که می‌کرد آگاه نبود. به عقیده‌ی هگل خواست قهرمانان بزرگ تاریخ حاوی مقدار زیادی روح جهان است و این‌ها افرادی عملی و سیاسی هستند که معمولاً بر پیامد کار خود آگاهی ندارند، ولی نسبت به زمانه بینشی دارند و به گونه‌ای شهودی درمی‌یابند که کجا و در رأس چه جنبشی قرار

بگیرند، و ناخواسته داستانی را محقق کنند که تاریخ طلب می‌کند. نمونه‌های بسیاری داریم که رهبری با این نیت می‌آید که مثلاً عقاید و باورهای خود را (که ممکن است مربوط به گذشته باشد) در جامعه پیاده کند، ولی در عمل و در چشم‌انداز تاریخی به عکس خود مبدل می‌شود و آن جامعه زیرورو می‌شود و به سمتی می‌رود که به هیچ وجه مد نظر بنیانگذار نبوده است.

از نظر هگل نقطه‌ی مقابل قهرمان، قربانی است و منظور از قربانی کسی نیست که دیگران به او آسیب رسانده‌اند. قربانی، قربانی تاریخ است. قربانی، تجسم جهالت و فردگرایی ناب (فردگرایی اتمیزه) است. قربانی، زندگی لذت‌گرایانه و مادی دارد و مبنای مفهوم «انسان نهایی» نیچه است. قربانی اساساً درک نمی‌کند که معنای انسان بودن چیست. فرق میان کهن‌الگوی نیچه و هگل این است که نیچه عقیده داشت فلسفه‌ی تاریخ دیالکتیکی هگل به معنای آن است که سرانجام هر کسی به قربانی تبدیل خواهد شد. پایان تاریخ چنین چیزی را طلب می‌کند.

نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) متفکر برجسته‌ی دیگری بود که خوشبینی تاریخی و بت‌سازی از ضرورت تاریخ را نفی می‌کرد. او در نقد دیدگاه هگل از تاریخ و نقش قهرمان می‌نویسد: کسی که در تاریخ به دنبال یک طرح و نقشه می‌گردد، باید به جستجوی مقاصد یک شخص نیرومند، یا شاید یک نژاد یا حزب باشد. هر چیز دیگری نوعی آشوب است. هرگونه تلاش برای دادن نظمی فرجام‌شناختی به این مجموعه حوادث آشوبناک محکوم به شکست است. تکیه کردن بر انگیزه‌ی نیروهای تاریخی نوعی امید متوهم برای متوقف کردن توفان حضور یک ابرمرد است. هنگامی که در می‌یابیم چیزی به نام پیشرفت وجود ندارد که خود تاریخ نیز به تحقق آن یاری رساند، تنها دو امکان برجای می‌ماند: تقابل نیست‌گرایانه با رویدادهای بی‌معنای جهان، یا ایستادگی قهرمانانه و دست‌کم تلاش برای مهار کردن آن با نیروی قهرمانی. از دیدگاه نیچه، قهرمان، ابرانسان یا ابرمردی است که به اخلاقیات، فضیلت و قربانی شدن برای اجتماع و بدبختی کشیدن برای دیگران کاری ندارد، و صرفاً به دنبال قدرت است. دغدغه‌ی او «قدرت» و یا «اراده‌ی معطوف به قدرت» است (ibid: 133).